

## از مشرق زمین ویران تا ویرانه‌های مشرق زمین

\* دومینیک ترابی

دانشگاه شهید بهشتی

### چکیده

این مقاله به تحلیل دلایلی می‌پردازد که حضور همیشگی موضوع ویرانه‌ها در سفرنامه‌های مشرق زمین از قرن 17 تا 19 را اثبات می‌کنند: تمام متون حضور مسحور کننده بناهای ویران شده، شهرها و روستاهای تخریب شده را بسط و گسترش می‌بخشند. در قرن 18، این تصویر در متنی مشهور از «ولنه» بنام «ویرانه‌ها» و در ادبیات توسط رمانتیک‌های مشهور تحلیل و بررسی شده است. تصویر که در قرن 17 دارای مفهوم منفی دارد، در قرن 18 تا اندازه‌ای مثبت می‌شود تا در دوره رمانتیسم به تفکری بهبود یافته بدل شود. «نظریه ادبی ویرانه‌ها» با گرایش به فرهنگ خارجی و نوعی مالیخولیایی و ذهنیتی پیش استعماری که در شرق ویران شده، نه تنها گذشته اروپا را می‌یابد، بلکه تضمین می‌کند تا از بقایای تمدن‌های بشری صیانت کند. (اروپا در مشرق زمین بقایای گذشته خود را دید و خواست تا بقایای تمدن‌های درخشان کهن را از آسیب مصون نگه دارد).

کلیدواژه‌ها: ویرانه‌ها، مشرق زمین، رمانتیسم، استعمارگرایی، سفرنامه

### From the Ruined Orient to the Ruins in the Orient

Dominique Torabi

Assistant Professor, Department of French Language and Literature  
Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

#### Abstract

The paper deals with the significance of ruins in travel, texts of the 17 - 19<sup>th</sup> centuries. It seems that ruins fascinate the authors, so that they become one of the most important themes in the romantic vision of the Orient. Volney, in his famous essay *Les Ruines* analyzes the components of this fascination. The image of ruins, completely negative in the 17<sup>th</sup> century, becomes quite positive and a 'lieu commun' in the early 19<sup>th</sup> century, dealing with the attraction of exotism, of melancholy (generated by the vision of the fugitive past), and also with a pre-colonialist mentality which finds, in the Oriental ruins, a reason for "cultural intervention", in fact colonialist enterprises.

Keywords: Ruins, the Orient, Romanticism, Colonialism, Travel Texts

\* دکترای ادبیات فرانسه از دانشگاه لیل. استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه در دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

«... سه سنگ به زردی گراییده در گذر قرن‌ها، سه سنگ شکسته از صاعقه ما را به ژرف دیدن، اندیشیدن، خیال پرداختن، و گریستن وا می‌دارد.» لامارتین

## مقدمه<sup>1</sup>

سفرنامه‌هایی که فرانسویان از قرن هفدهم تا نوزدهم در مشرق زمین<sup>2</sup> نگاشته‌اند، چه سفرنامه‌های «حقیقی» و چه سفرنامه‌هایی که در اصل یک اثر ادبی بوده‌اند، همه به منظری خاص از مجموعه مناظر شرق پرداخته‌اند؛ به «ویرانی» و یا «ویرانه‌ها». ویرانه‌ها به شکلی اساسی به مشرق زمین تعلق دارند، درست است که هر ویرانه‌ای متعلق به شرق نیست اما در مشرق زمین، در جای جای خاکش، ویرانه‌ای وجود دارد.

بر آنیم تا تحول این تصویر را نشان دهیم؛ تصویری به شدت منفی در قرن هفدهم که رفته‌رفته در قرن هجدهم از شدت آن کاسته شد، و در قرن نوزدهم و در دوره رمانتیسم و پس از آن، اگر نخواهیم بگوییم به تصویری مثبت، به تصویری واضح بدل گشت. پس سعی خواهیم کرد تا از خلال چند متن دلالت‌گر چگونگی این تحول را آشکار سازیم.

## 1- چشم‌اندازهای ویران

بدون ویرانه مشرق زمینی وجود ندارد. مسافر تا به سرزمین‌های مصر، ترکیه و پارس گام می‌نهد، دیدن ویرانه‌ها در او حسی را برمی‌انگیزد؛ چنان‌چه بخواید شگفتی‌های مشرق زمین، بهشت‌ها و دوزخ‌های پنهانش را بیابد، باید همچون سالکان طریقت از پس آزمون‌هایی سخت برآید. مسافر پس از گذر پرمخاطره از مدیترانه که گذر از استیکس<sup>3</sup> نماد آن است، فضای نامشخص آکنده از سایه‌ها و ویرانه‌ها را درمی‌نوردد. دیوارهای فروریخته، برج‌های واژگون کاروان‌سراها و ویران، روستاهای شیخ‌گون تماماً آن چهره‌ای از مشرق زمین است که

1 - متن سخنرانی‌ای که در همایش «سفر در ادبیات جهان» ایراد شد. این همایش را دانشگاه تهران در روزهای هفتم، هشتم و نهم اردیبهشت‌ماه 1381 برگزار کرد.

2 - مشرق زمین از لحاظ جغرافیایی به منطقه‌ای گفته می‌شود که از مراکش تا هند گسترده است و کشورهایی با اکثریت مسلمان یا تحت نفوذ اسلام را در برمی‌گیرد.

3 - Styx در اساطیر یونان نام رودخانه‌ای است در دوزخ که با پیچ و خم‌های خود قلمرو اقامتگاه ارواح را محصور می‌کرد.

مدام در برابر دیدگان بهت‌زده و نکوهنده مسافران نمایان می‌شود تاورنیه (Tavernier 1976: 1664; Id 1674; Chardin 1686)، تونو و شاردن، مسافران قرن هفدهم، که از ترکیه و سپس ایران عبور کردند، از دیدن این مناظر عجیب یکه خوردند و تأثیرش چنان بود که در آثار خود درباره آن نوشتند:

«... بقایای چندین بنای زیبا...» (Tavernier 1676: 104).

«... قلعه‌ای کاملاً ویران...» (Thévenot 1664: 145).

«... تل حیرت‌آوری از ویرانه‌ها...» (Chardin 1686 v.III: 224).

نقل قول‌هایی از این دست بسیار است و تمامی ندارد، از این نقل قول‌ها می‌توان پی برد که مسافران در برابر خرابی‌ها به راستی بهت‌زده می‌شدند، وضعیتی که شاردن و دیگران را واداشت تا توضیحی برای آن بیابند. یکی از علل این وضعیت چگونگی ساخت بناها بود که در آن از خشت و گل استفاده می‌شد و دیگری، بی‌اعتنایی مردم مشرق زمین (در این خصوص ایرانی‌ها) به چیزهای گذرا بود:

«در ایران مرسوم نیست تا در عمارت ابنیه بکوشند، نه ابنیه عمومی و نه غیر آن. خرافه‌ای ایشان راست که می‌گویند در زندگی همه چیز در حال گذر است، از جمله ابنیه، و این حال را مانع گشتن روا نیست، بلکه هرچیز را باید وانهاد تا سیر طبیعی خویش به انجام برساند.» (Ibid v. II: 297)

نکته قابل توجه در این نوشته‌ها این است که نویسندگان میان ویرانی به علت گذشت زمان و خرابی‌هایی که تعمداً به بار آمده تفاوتی قائل نمی‌شوند. این نکته در مورد روستاهای مخروبه و نیز محوطه تخت جمشید صادق است که مورد تخریب قرار گرفتند و به حال خود رها شدند. در فصل نخست کتاب «ویرانه‌ها، یا تأملی بر انقلاب در امپراتوری‌ها» نوشته س. ف. ولنه به تاریخ 1791 می‌خوانیم:

«در امپراتوری عثمانی عزم سفر کردم و شهرهایی را در نوردیدم که در گذشته از اراضی مصر و سوریه بودند. در مسیرم هر روز مزارع متروک، روستاهای عاری از سکنه و شهرهای ویران می‌یافتم. اغلب به بناهای باستانی، بقایای معبد، قصرها و قلعه‌ها برمی‌خوردم؛ ستون‌ها، کاریزها، مقبره‌ها...» (Volney: 6)

در 1851 نروال در کتاب خود «سفر به مشرق زمین» از ورودش به قاهره و اسکندریه چنین یاد می‌کند:

«مصر مقبره‌ای است پهناور؛ حس من چنین بود به هنگام ورود به ساحل اسکندریه که منظری از خرابه‌ها، تپه‌ها، و مقابر پراکنده بر زمینی از خاکستر را در برابر دیدگان می‌گذاشت. در میان خرابه‌ها سایه‌هایی کفن‌پوش سرگردان بودند.» (Nerval 1980: 145)

این تصویر که برگرفته از ادبیات کهن یونان، یا دقیق‌تر بگوییم از انه‌بید ویرژیل است ناخودآگاه تصویر دوزخ را به ذهن خواننده متبادر می‌کند، جایی که ارواح آواره گرفتار عذاب‌اند.... حضور مسلم این ویرانی در نوشته‌ای از لامارتین به روشنی بیان شده است؛ در کتاب «خاطرات... سفر به مشرق زمین» (Lamartine 1832 - 1833) پس از مقدمه‌ای کوتاه، لامارتین را در حال نوشتن یادداشت‌هایش می‌یابیم:

«... گاه ظهر هنگام در صحرا، به زیر سایه نخل یا بقایای بنایی مخروبه، به وقت استراحت نیمروزی؛ و بیشتر شب هنگام درون چادر، و به زیر ضربه‌های بی‌امان باد و باران، در روشنای مشعلی از موم...» (Lamartine: 10)

این بخش که خلاصه‌ای از تمام وضعیت‌های زیسته در مشرق زمین است، بر این نکته دلالت دارد که ویرانه‌ها در میان مناظر مختلف از نخستین جایگاه برخوردارند؛ این بخش تمام الگوهای ویژه این نوع ادبی را داراست و بی‌شک انتظارات خواننده را برآورده می‌سازد. از سوی دیگر چنان‌چه بخواهیم نشان دهیم که تا چه حد سخن از ویرانه‌ها به الگویی در نوشتن از مشرق زمین تبدیل شد کافی است به صفحاتی از کتاب «مادام بوواری» مراجعه کنیم که فلوربر در 1857 نگاشته است. او در این صفحات به طنز دربارهٔ رمان‌ها و گراوورهای می‌نویسد که دختران جوان را در صومعه اقامتگاه اما بوواری به خیال‌پردازی وامی‌دارد؛

«شما سلاطین هم آن‌جا بودید با نی‌قلیان‌های دراز، خمار در آغوش رقاصه‌های هندی و شاهدان کافرکیش زیر طاقی آکنده از گل و گیاه و خنجرهای ترکی و کلاه‌های یونانی؛ خصوصاً شما، مناظر پریده‌رنگ، شما قلمرو شورانگیزی را به ما نشان می‌دهید که اغلب هم نخل دارد هم صنوبر، در سمت راست، ببر و در سمت چپ، شیر؛ در خط افق، مناره‌های تاتاری؛ در جلو، خرابه‌های روم باستان، بعد هم چند شتر چماتمه زده...» (Flaubert 1950: 37).

در این نوشته‌ها حضور مطلق خرابه‌ها را درمی‌یابیم که از مشرق زمین برهوت راسین و مشرق زمین خیال‌انگیز لوتی بسیار دور است. اگرچه میان واژه‌های نویسندگان یک قرن با واژه‌های نویسندگان قرن دیگر تفاوت چندانی نیست اما این واژه‌ها معناهای متفاوتی را دربرمی‌گیرند.

## 2 - شکنندگی انسان

در قرن هفدهم تصاویر منفی غالباً با منشأی برخاسته از سنت یونان و کتاب مقدس به شدت تداعی‌کننده مشرق زمین ویران بودند. اغلب سفرنامه‌نویسان این دوره فرمانروایان ایران، ترکیه، هندوستان و یا مراکش را «ساردانابعل»<sup>4</sup> می‌نامیدند؛ چنانچه خوب در این باره بیاندیشیم به ناگزیر می‌پذیریم که این تداعی‌ها و خلط بعضی موارد تا حدودی ناخودآگاهانه بوده است، چه، خرابه‌های مشرق زمین را با خرابه‌های سودوم خلط می‌کردند و می‌نکوهیدند.<sup>5</sup> مشرق زمین ویران است چون مانند سودوم مرتکب گناه شده و به علت غرورش مستوجب آتش الهی بوده است. این درونمایه مکرراً در ادبیات خطابه‌ای به کار رفته است: بوسوئه در 1662 «خطابه در مورد جاه‌طلبی» را ایراد کرد او در این خطابه با حرارت بسیار باب سی‌ویکم از کتاب حزقیال نبی را تفسیر می‌کند که از عظمت آشور می‌گوید: «... بلندپایه بود ... به سان سرونازهای لبنان» (Bossuet 1997: 138) و از مجازات خداوند؛ «زیرا عجیب بلند گشته بود، زیرا قلعه‌اش سر به ابرهای آسمان می‌سود، زیرا قلب او مغرور بود از بلندیش» (Ibid). برپایه این متن از کتاب مقدس بود که بوسوئه موضوع «ویرانی و انحطاط امپراتوری‌های بزرگ» را تفسیر می‌کرد.

در این دوره احساس «خطر حکومت عثمانی» که بر کل دیدگاه غرب نسبت به مشرق زمین سیطره داشت، صرفاً وجه انتقام‌جویانه این استعاره‌ها را پررنگ ساخت و چنانچه از دیدگاه سیاسی‌تری به تحلیل آن پردازیم نتیجه خواهیم گرفت که «خطر حکومت عثمانی» به شکل‌گیری تصاویری از انهدام آن منجر شد؛ تصور خرابه‌ها و مقابر امپراتوری عثمانی با ارضای حس مبهمی همراه بود، نوعی پیش‌بینی آینده این امپراتوری بود که بعدها به وقوع پیوست. در قرن هجدهم ارزش این عقاید قالبی تغییر کرد اما نه آن چنان که این عقاید به عکس خود تبدیل شوند. ویرانه‌ها در کانون تأملات قرار گرفتند و موضوع گناه جای خود را به موضوع گذر زمان سپرد. در 1767 دیدرو درباره تابلویی از اوبر روبر (- Hubert Robert 1733) (1808) می‌نویسد:

4 - آخرین پادشاه امپراتوری آشور که به تجمل‌پرستی مشهور بود؛ هرودوت تعریف می‌کند که در زمان محاصره نینوا و در آستانه سقوط دستور داد تا او را همراه با زنان حرمسرا و گنجینه‌هایش بسوزانند. این گفته موضوع یکی از تابلوهای مشهور دلاکروا نیز قرار گرفت. تمام آن تجمل و شقاوتی که به شرق نسبت می‌دهند در این تابلو به نمایش درآمده است.

5 - شهری که به روایت کتاب مقدس خداوند نابود کرد تا ساکنان آن را به علت تجمل‌پرستی و تکبرشان مجازات کند (Gn 18 - 19).

«ویرانه‌ها در من افکاری بلند برمی‌انگیزند. همه چیز نابود می‌شود، همه چیز می‌میرد، همه چیز می‌گذرد. تنها جهان باقی می‌ماند، تنها زمان ادامه می‌یابد.» (Diderot 1767)

ملاحظه می‌کنیم که اینجا از درونمایه مورد علاقه بوسوئه دور نیستیم اما بوسوئه مخاطبانش را اکیداً به رو آوردن به چیزی پایدار سفارش می‌کرد، به پروردگار عالم؛ اما دیدرو در اندیشه آرامشی غرق می‌شد که منظره ویرانه‌ها برایش به ارمغان می‌آورد. اندکی بعد شاتوبریان همین اندیشه را در (*Génie du Christianisme*) می‌پروراند، زمانی که در برابر آکروپل قرار می‌گیرد؛ او در 1802 می‌نویسد:

«همه انسان‌ها کشش مرموزی نسبت به ویرانه‌ها در خود احساس می‌کنند. این احساس از شکنندگی طبیعت‌مان برمی‌خیزد، از همانندی مرموز بناهای مخروبه با گذر تند هستی‌مان.» (Chateaubriand)

بیست سال پس از آن، لامارتین نیز درباره آکروپل می‌اندیشد و تأملاتش چندان از اندیشه دیدرو و شاتوبریان دور نیست:

«برجا خشکیده و خاموش، غرق در تماشا، غرق در هزار اندیشه برخاسته از ویرانه‌های به جامانده. این اندیشه‌ها طبیعت همان منظری را دارند که ما در آن می‌اندیشیم؛ عمیق چون این ویرانه‌های مانده از زمان‌های رفته، چون این گواهان پرشکوه نیستی آدمی؛ و آرام همچون آسمان فراز سر، آکنده از نوری ملایم و ناب، بلند چون ستون اکروپولیس؛ گویی این اندیشه‌ها را بر سراسر زمین گسترده‌اند.» (Lamartine: 145)

از این تاریخ به بعد، در ادبیات نیمه دوم قرن هجدهم تا سال 1840 «ویرانی» یکی از عناصر رمان بود که کاربرد آن حتی به حد افراط هم رسید؛ مانند ویرانه‌های قرون وسطا در رمان‌های انگلیسی زبان (به ویژه در رمان‌های نوآر)، ویرانه‌های نامعلوم در رمان‌های سانتیماتال فرانسوی و جز آن. ویرانه‌ها و گورها مکان‌هایی تراژیک و مالیخولیایی بودند. چنین تحولی بر تصویر مشرق زمین نیز تأثیر گذاشت و حضور مطلق ویرانه‌ها که ما پیش از این به آن اشاره کردیم به موضوعی برای تفکر تبدیل شد، و نقطه آغازی بود برای اندیشیدن درباره گذشت زمان و نیز مفهوم تاریخ.

سیر این تحول را می‌توانیم در دو متن بیابیم. متن نخست که پیشتر از آن یاد کردیم «ویرانه‌ها»ی ولنه است که در دوران انقلاب فرانسه در 1791 منتشر شد این کتاب در ادامه کتاب دیگرش «سفر به مصر و سوریه» بود که در 1787 به چاپ رسید و بعدها اثری

کلاسیک در سفرنامه‌نویسی به‌شمار آمد. کتاب «ویرانه‌ها» تأملی است بر خرابه‌های پالمیر و سوریه که ولنه با سبکی شبیه به سبک دیدرو نوشته است. وی پس از توصیف مختصر «بناهای عظیمی» که می‌بیند به درونمایه کلاسیک «Ubi sunt» (کجا هستند...) می‌پردازد:

«نمای یک شهر عظیم اما برهوت، و خاطره دوران پیشینش و قیاس آن با وضع حاضر همه وجودم را در اندیشه‌هایی بلند فرو می‌برد. بر کنده‌ای به جا مانده از یک ستون می‌نشینم، آرنج بر زانو نهاده و سر تکیه داده به دست، گاه به برهوت می‌نگرم گاه خیره در ویرانه‌ها خود را به خیالی ژرف می‌سپارم.» (Volney: 9)

نویسنده پس از یادآوری عظمت گذشته، شبی را به صحنه می‌آورد (ص 17). این شب، در ظهور فجایی که به نابودی تمدنی بزرگ منجر شد، انسان را مقصر می‌شناسد و نه خدا را. مذمت‌های شیخ ولنه، با این که شاعرانگی خود را از کتاب مقدس باب ایوب به وام گرفته است، شباهت چندانی به مذمت‌های بوسوئه ندارد؛ او از انسان می‌خواهد تا خود را دریابد تا بتواند جامعه‌ای بسازد عادلانه، جامعه‌ای که کم‌تر تمایلی به انهدام نشان دهد.

### 3 - شکندگی تمدن‌ها

متن دوم «سفر به مصر سفلا و علیا» نوشته دومینیک ویوان دنون است. نویسنده جزو گروه دانشمندانی بوده است که در لشکرکشی بناپارت به مصر در 1798 او را همراهی می‌کرده‌اند. او در نگارش اثر مشهور (*Description de l'Egypte*) «در توصیف مصر» مشارکت جست و کتاب «سفر...» خود او نیز که در 1802 منتشر شد از اقبال بی‌نظیری برخوردار گشت. وی که بنیانگذار مصرشناسی در فرانسه است چنان مسحور ویرانه‌ها شد که رد آن در نوشته‌اش کاملاً مشهود است. در مقدمه چاپ اول، به شرح احساساتی می‌پردازد که به محض گام نهادن بر خاک مصر از آن‌ها منقلب بود. او نیز مانند مسافران قرون گذشته پیش از هر چیز ویرانه‌ها را می‌بیند اما سخن او سخن دیگری است:

«سرانجام رواق هرموپولیس را دیدم؛ نخستین تصویری که تل عظیم ویرانه‌هایش به ذهنم آورد عظمت و شکوه معماری مصریان بود به نظرم می‌رسید روی هر تخته سنگ این کلمات را حک کرده‌اند؛ آینده، جاودانه.» (Vivant Denon 1998: 31)

بدیع بودن نوشته ویوان دنون در این است که او برای ویرانه‌ها ارزش تاریخی و فرهنگی قائل می‌شود. بعد از این بود که ارزش‌گذاری مطلق راه را بر ارزش‌گذاری اخلاقی بست. پس

از لشکرکشی به مصر مشرق زمین به گنجینه‌ای از شگفتی‌ها تبدیل گشت، درست است که این گنجینه بر ثروت موزه‌های اروپایی افزود، بله، اما درونمایه تازه‌ای درباره مشرق زمین به ادبیات بخشید.

این درونمایه بر خاطره گذشته‌ای پرافتخار و دل‌تنگی برای آن استوار است؛ چنان که دیدیم شاتوبریان پیوسته این درونمایه را به کار می‌گیرد. نویسنده در کتاب «طی طریق از پاریس به اورشلیم» به ثبت افکاری گریز می‌زند که از دیدن بقایای گذشته در ذهن او پدید می‌آید:

«در این جهان همه چیز می‌گذرد، همه چیز به پایان می‌رسد. کجا رفته‌اند آن الهه‌گان آسمانی، برپاکندگان آن معبدی که من بر بقایایش نشسته بودم؟» (Chateaubriand)

بسیاری از نویسندگان این درونمایه را به کار برده‌اند در این میان برای بیان مقصود خود خصوصاً به دو نویسنده نظر می‌کنیم؛ ژرار دو نروال و پی‌یر لوتی. هردو با رؤیاهای شخصی خود تصویر مشرق زمین را می‌سازند و به نظر می‌رسد که مشرق زمین، یا در واقع مشرق زمین آنان، آن مشرق زمینی که به خوانندگان خود می‌نمایانند، آکنده از اشباح است. ما پیشتر از کتاب نروال بخشی را نقل کرده‌ایم در اینجا نیز بخش دیگری را می‌آوریم که همچنان درباره مصر است:

«همه این چیزها فوق‌العاده و شگفت‌انگیز بود، اما سی نسلی از زمانشان می‌گذشت، همه‌جا سنگ‌ها در حال ریزش بودند و چوب‌ها در حال پوسیدن. انگار در خیال خویش به شهری در گذشته سفر کرده باشیم، شهری با ساکنانی از ارواح که در آن موج می‌زدند و قادر نبودند جانی به آن ببخشند.» (Nerval 1980: 151)

به نظر می‌رسد که زمان حال در گذشته حل شده است و حضور قدرتمند گذشته اندوه و مالیخولیا پدید می‌آورد. این درونمایه گرچه مختص نروال است (این درونمایه را در کتاب *Les Filles du Feu* بیش از دیگر آثار او می‌یابیم) اما پرداختن نویسنده به آن در مصری که او را مسحور خود ساخته بود از توجیه بیشتری برخوردار است.

این مالیخولیا را به صورت آشکارتری در نزد پی‌یر لوتی می‌یابیم، نویسنده‌ای که بسیار به مشرق زمین عشق می‌ورزید. او در خلال آثارش (*Désenchantées, Aziyadé*)، و به سوی اصفهان پیوسته این بن‌مایه را می‌پروراند؛ در قلم او تمام مشرق زمین گستره‌ای از ویرانه و مقبره است که در گوشه گوشه شهرهای عظیم گذشته به چشم می‌خورد شهرهایی که خود نیز در حال فرو ریختن‌اند. با این حال در نوشته‌هایش ویرانه‌ها عامل فریبندگی و اسرارآمیزی مشرق زمین‌اند و اصالت لوتی نیز در همین است. در کتاب «به سوی اصفهان» هنگام سخن



از ویرانه‌ها پیوسته واژه‌هایی را به کار می‌برد که راز و فریبندگی را تداعی می‌کند (مانند «افسون»؛ مکان‌هایی که نویسنده از میانشان می‌گذرد، مرموز و فریبنده‌اند و در حال فروپاشیدن. او هنگام عبور از کوچه‌های اصفهان می‌نویسد:

«در اولین پیچ جاده، ویرانه‌هایی مرموز در کمین بودند تا ما را محبوس کنند و مقهور. به ناگاه مانند شیراز، خود را در هزارتویی از کوچه‌های خلوت می‌یابیم، هزارتویی تاریک در میان دیوارهای بزرگ بی‌روزن (...). همه‌جا نامسکون، فرسوده، ماتم‌زده (...). درهای قدیمی هنوز زیبا با قاب‌های ظریف و مزین‌شان، در یکنواختی ابدی دیوارهای خاکستری، خرده کاشی‌های آبی رنگ خود را بر زمین می‌پراکنند، همچون درختان که برگان خود را می‌پراکنند در پاییز.» (Loti 1920: 193)

احساس کلی او شاید در این سخن که در مورد باروهای شیراز گفته است، خلاصه می‌شود؛ «با وقار و ویران به مانند هر چیز دیگر در ایران». لوتی قصد نقد ندارد، او تنها دل به افسونی می‌سپارد که خوش دارد آن را شرقی بنامد... هنگامی که به بقایای باستانی می‌پردازیم نکته‌های ظریفی آشکار می‌شود. نروال نیز به سیاق و یوان دنون در مورد بناهای مصر چنین می‌نویسد:

«آیین مرگ خصوصیتی جاودان از خصوصیات مصر است: آیین مرگ، تاریخ چشمگیر مصر را حفظ کرده و در دسترس جهانیان گذاشته است.» (Nerval 1980: 296)

لوتی هنگام دیدار از تخت جمشید تنها در مورد «افسون مکان» می‌نویسد. پس از توصیف مفصلی (Loti 1920: 143) از تخت جمشید از حمله اسکندر و سپاهیان‌ش یاد می‌کند که پس از مراسمی جنون‌آمیز و یا به قول لوتی مراسمی «ساردانابعل‌وار» قصر را نابود می‌کنند. جالب اینجاست که پس از دو قرن الگوهای قدیمی هنوز خودی نشان می‌دهند!

## نتیجه‌گیری

گرایش به استعمارگرایی علاقه به ویرانه‌های باستانی مشرق زمین که در قرن نوزدهم به وجود آمد، و به یک میزان در سفرنامه‌ها و ادبیات آن دوره ظاهر شد، برخاسته از بینشی نسبت به جهان است که تیره‌ری هنج (Hentsh 1988) آن را به تأثیر هگل نسبت می‌دهد، به ویژه به درس گفتارهای او درباره فلسفه تاریخ. نزد هگل «تاریخ جهان از شرق به غرب می‌رود، زیرا اروپا حقیقتاً تاریخ است و آسیا آغاز

این تاریخ» (Ibid: 199). تاریخ جهان به اعتقاد هگل «پیشرفت آگاهی نسبت به آزادی است» و می‌توان چنین برداشت کرد که اروپا در مشرق زمین بقایای گذشته خویش را دید و خواست تا بقایای تمدن‌های درخشان کهن را از آسیب مصون نگاه دارد. این یکی از مسایلی است که استعمارگرایی در قرن نوزدهم را به لحاظ فرهنگی توجیه می‌کند زیرا در آن دوره مشرق زمین در حد و اندازه‌ای کمتر از مشرق زمین گذشته بود و تنها اروپا می‌توانست از آن محافظت کند. زمان بسیاری لازم بود تا بقایای باستانی علاوه بر غنی کردن موزه‌های غرب موضوع مطالعه قرار بگیرند و غرب بخواهد گذشته سرزمینی را بشناسد که این بقایا را تا آن زمان در دل خود مدفون نگاه داشته بود. از این پس، آن هاله‌ای که ادبیات به دور ویرانه‌ها ساخته بود، ناپدید گشت...

## منابع

- Bossuet, J.B 1997. *Sermon sur l'ambition*. Paris: Seuil.
- Chardin, Jean. 1686. *Journal du Chevalier Chardin en Perse et aux Indes Orientales: voyage de Paris à Ispahan*. Londres.
- Chateaubriand, F.R. *Génie du Christianisme*. [www.bnf.fr/gallica](http://www.bnf.fr/gallica).
- \_\_\_\_\_. *Itinéraire de Paris à Jérusalem*. Première partie: *Voyage en Grèce*. [www.bnf.fr/gallica](http://www.bnf.fr/gallica).
- Flaubert, G. 1950. *Madame Bovary*. Paris: Delmas.
- Lamartine A. de *Souvenir, impressions. 1832-1833. pensées et paysages pendant un voyage en Orient. ou notes d'un voyageur*. [www.bnf.fr/gallica](http://www.bnf.fr/gallica).
- Loti, P. 1920. *Vers Ispahan*. Paris: Calmann-Lévy.
- Nerval, G.de. 1980. *Le voyage en Orient*. [www.bnf.fr/gallica](http://www.bnf.fr/gallica).
- Tavernier, J.B. 1676. *Les six voyages en Turquie, en Perse et aux Indes*. Paris: Clouzier & Barbin.
- Thévenot, J. 1664. *Relation d'un voyage fait au Levant*. Paris: Billaine.
- \_\_\_\_\_. 1674. *Suite du voyage au Levant, dans lequel il est traité de la Perse*. Paris: Angot.
- Thierry, H. 1988. "L'Orient imaginaire". *La vision politique occidentale de l'Est méditerranéen*. Paris: éd. de Minuit.
- Vivant Denon, D. 1998. *Voyage dans la Basse et la Haute Egypte*. Paris: Gallimard.